



● در آمد:

گفت و گو با فرزند ارشد شهید اندرزگو نخستین مصاحبه این یادمان بود که از قضا در غروب نوزدهم ماه رمضان، یعنی سالگرد شهادت آن شهید بزرگوار انجام شد و همین تقارن، حال و هوای خاصی به این گفت و گو بخشید. اعضای خانواده و خویشاوندان، سید مهدی را بسیار شبیه به پدر بزرگوارش می دانند و او از این بابت احساس مسئولیت مضاعفی می کند. او بارها در طی این مصاحبه تاکید کرد که باید حرمت این نام و نیز محبتی که مردم نسبت به شهید اندرزگو دارند، با وسواس و دقت بسیار پاس داشته شود.

۲

« جلوه هایی از سلوک فردی و اجتماعی شهید اندرزگو » در گفت و شنود

شاهد یاران با سید مهدی اندرزگو

در اختفا هم طبیعی زندگی می کرد...

نمی کرد. شما تصور را بکنید انسان حتی وقتی که کاری نکرده، وقتی یک مأمور دم در می آید، مضطرب می شود و آن وقت، کسی که همه مأموران به دنبالش هستند و دستور تیر هم دارند، باید خیلی نگران باشد، ولی ایشان بسیار آرام و مهربان و صمیمی بود و ما اگر بعدها نمی دانستیم که پدرمان چه فعالیت هایی داشته، هرگز تصور را هم نمی کردیم که چنین وضعیتی برای ایشان بوده. خیلی خوب یادم هست زمانی که ما سه برادر که در سنی بودیم که می توانستیم بازی کنیم، پدر با ما بازی های کودکانه می کرد، روی دوش او می رفتیم و چندین ساعت با ما بازی می کرد، انگار نه انگار که چنین مسئولیتی دارد و باید دنبال کارهای خطرناک مبارزاتی باشد.

شما از چه زمانی احساس کردید که پدران فعالیت مبارزاتی می کنند؟

هیچ وقت. ما تازه بعد از انقلاب فهمیدیم. مادر آن سن و سال تشخیص نمی دادیم که کار مبارزاتی می کند.

در حوزه های علمیه و محافل مذهبی، آموزش هایی از نوعی که ایشان در مبارزه پیش گرفته بودند، داده نمی شود، برای بسیاری این سؤال مطرح است که ایشان برای حرکت پیچیده و در عین حال موفقی که حتی در دوران حیات هم ایشان را به صورت یک اسطوره مبارزاتی در آورده بود، در کجا آموزش دیده بود؟

ایشان در جنوب لبنان نزد شهید چمران، آموزش های ویژه چریکی را دیده بود.

چه سالی؟

بعد از سال ۴۳، چند سالی متواری می شود و به جنوب لبنان می رود و آموزش های ویژه چریکی را می بیند. حتی به یکی از دوستانش گفته بود که من آموزش مبارزه با تانک را هم دیده ام، آن هم در آن زمان که نه جنگی بود و نه جبهه ای، در این حد آموزش دیده بود. خودش هم نبوغ خاصی داشت. ایشان ایده هایی مخصوص به خود داشت. مثلاً کسانی که زندگی

اندرزگو چهره ای بین المللی است و در کشورهای اسلامی که به مردم خدمت کرده، او را خوب می شناسند و به او ارادت دارند.

آخرین خاطره ای که از پدران در ذهن شما نقش بسته، چیست؟

من شش سال داشتم که پدرم شهید شد، ولی خاطراتی که در مشهد از پدر دارم، بیشتر خاطرات کودکانه ای هستند. بیشتر مهربانی های او یادم است. ما را سوار موتور می کرد و می گرداند. خاطره خاصی که روی آن تحلیل داشته باشم ندارم. همان خاطرات فرح بخش کودکی را تعریف کنید. چیزی که برایم جالب است، این است که شهید با آن همه مبارزات سیاسی که حتی ساواک برای سر ایشان جایزه گذاشته بود، به خانواده و بچه هایش خیلی علاقه داشت. با آن همه استرس و اضطرابی که ایشان علی القاعده باید می داشت، اما لحظه ای این اضطراب را به فرزندان و خانواده اش منتقل

اندرزگو

کسانی که زندگی چریکی داشتند معتقد بودند که یک چریک نباید زن و بچه داشته باشد تا امکان مانور و فرار داشته باشد، ولی ایشان بر خلاف آنها اعتقاد داشت که هر چه انسان طبیعی تر زندگی کند، شک و سوءظن های نیروهای امنیتی به او کمتر می شود. گاهی حتی ایشان از همین پوشش خانواده و زن و بچه، برای کارهای چریکی استفاده می کرد.

ابتدا از این سؤال شروع می کنیم که فرزند شهید اندرزگو بودن در شئون اجتماعی و فردی شما چه فضا و چه جوی را برای شما ایجاد می کند؟

این افتخاری است که من خود را لایق آن نمی دانم، چون با تلاش ارزشمندی که این شهید بزرگوار کرد، من به عنوان فرزند ایشان، احساس مسئولیت سنگینی می کنم. احساس می کنم ما آن چنان که باید و شاید، نتوانستیم زحمات آن شهید را پاس بداریم؛ ادامه دهنده راه او باشیم و آرمان او را در جامعه تبلیغ کنیم. من خودم شخصاً احساس کوتاهی دین می کنم و در این شب های قدر از خداوند متعال درخواست می کنم به ما توفیق بدهد که ادامه دهنده راه شهید باشیم. صبر و تحمل آنها که در اوج اختناق و بیدادگری رژیم شاه، قیام و مبارزه کردند تا راه تحقق انقلاب اسلامی فراهم شود، امری نیست که بتوان به این سادگی توصیف و از آن پیروی کرد و ما واقعاً به همه شکل، خودمان را مدیون آنها می دانیم.

در روابط اجتماعی، هنگامی که دیگران می فهمند که شما فرزند شهید اندرزگو هستید، چه برخوردی دارند؟ آیا تا به حال برایتان خاطره جالبی پیش آمده است؟

همه اقشار به شهید اندرزگو علاقه دارند. ندیده ام که فقط قشر خاصی به ایشان اظهار علاقه کنند. انقلاب ما به هر حال یک انقلاب دینی است، ولی حتی کسانی هم که اعتقادات مذهبی ندارند، به ایشان علاقمندند و ارادتی خاص به کسی دارند که در اوج اختناق برای آزادی مردمش تلاش کرده و چنین انسانی برای هر آدمی که به آزادی علاقه و اعتقاد دارد، قابل تکریم است. من از مردم از هر قشری، اقبال و احترام دیده ام. حتی یک بار به مکه رفته بودم و از مغازه ای که صاحب آن پاکستانی بود، خرید کردم، موقعی که می خواست فاکتور بنویسد، وقتی اسمم را گفتم، پرسید که با آن شهید چه نسبتی دارم و وقتی فهمید فرزندش هستم، اشک در چشم هایش حلقه زد. وقتی پرسیدم که آیا شما ایشان را می شناسید؟ گفت، «بله، ایشان در پاکستان خیلی به ما خدمت کرد.» من فکر می کنم شهید



۱۳۶۱ سید مهدی در کنار امام راحل

می گذاشت، به آنها اسلحه می داد و برایشان برنامه ریزی می کرد که روی اصول پیش بروند و پراکنده کار نکنند، چون به کار گروهی و جمعی بسیار اعتقاد داشت و در برنامه ریزی در این کار، واقعاً استاد بود. این مسائل، بعد از انقلاب مشخص شدند. ایشان تا قبل از سال ۵۲ به مجاهدین هم اسلحه می داد، ولی بعد از این سال که در زندان، نشانه های انحراف در آنها مشاهده شد، دیگر به آنها اسلحه نداد و حتی آنها هم در کنار ساواک، دنبال شهید

چریکی داشتند معتقد بودند که یک چریک نباید زن و بچه داشته باشد تا امکان مانور و فرار داشته باشد، ولی ایشان بر خلاف آنها اعتقاد داشت که هر چه انسان طبیعی تر زندگی کند، شک و سوءظن های نیروهای امنیتی به او کمتر می شود. گاهی حتی ایشان از همین پوشش خانواده و زن و بچه، برای کارهای چریکی استفاده می کرد، مثلاً موقعی که می خواست یک چمدان اسلحه را از مشهد به تهران بفرستد، اگر یک فرد مجرد چنین چمدانی را به دست می گرفت، ممکن بود به او مشکوک شوند و او را بگردند، ولی یک خانواده می توانست چمدان بزرگ و سنگینی داشته باشد و کسی هم مشکوک نشود و یا ایشان دست دو تا بچه را می گرفت و خانمش هم دنبالش راه می افتاد و می رفت راه آهن و چمدان اسلحه را می داد به رابطش که آن را ببرد تهران. به هر حال، ایشان هم آموزش های ویژه ای دیده بود و هم از نبوغ فردی خود استفاده می کرد و در نتیجه توانست به یک مبارز موفق در تاریخ مبارزات ملت ایران تبدیل شود.

شیوه های هنرمندانه ارتباطی ایشان با افراد مختلف از طیف های گوناگون را چگونه ارزیابی می کنید. یکی از نشانه های نبوغ ایشان همین بود. برخورد ایشان با همه بسیار مهربان و صمیمی بود. چه در مشهد چه در تهران، من با افرادی برخورد داشتم که حتی به انقلاب هم اعتقاد نداشتند؛ اما به شهید کمک کرده بودند و همین نشان می دهد که روابط عمومی قوی شهید، یکی از امتیازات خاص ایشان بود و به همین دلیل هم موفق شد. انسان ها غالباً از ارتباط با شهید، مرید او می شدند. بسیار به مردم خدمت می کرد. ببینید شهید چطور با مردم مراد و برخورد داشته که وقتی از آنها کمکی می خواسته، حتی اگر به راه و ایده او هم اعتقاد نداشتند، کمکش می کردند. من بعدها با کسانی برخورد کردم که نه تنها در وادی انقلاب که در وادی دین و مذهب هم نبودند، اما کمک های عجیب و غریبی به شهید کرده بودند. سعه صدر و حسن رفتار شهید باعث شده بود که خیلی از آدم های بی اعتقاد، به مذهب گرایش پیدا کنند و بعدها آدم های بسیار معتقد و محکمی شدند.

با توجه به اینکه شهید اندرزگو در سال هائی دست به مبارزه مسلحانه زد که بسیاری از افراد و گروه هایی که بعدها به این کار شیوه روی آوردند، در آن مقطع جرئت و یا اعتقاد به این کار نداشتند، پس از انقلاب که اسناد، رو شدند، شما نقش ایشان را در ترغیب و تجهیز مبارزان معتقد به شیوه مسلحانه چگونه دیدید؟

بسیاری از گروه های مبارزات مسلحانه را که پراکنده بودند، ایشان ساماندهی کرد. در شیراز گروهی بود به نام منصورن که از جوان های دانشجو تشکیل شده بود و شهید اندرزگو آنها را ساماندهی کرد، به این شکل که برایشان تعلیمات نظامی



مادر و ما فرزندان در زندان بودیم. بعدها ما را آوردند نزد امام. ما حتی خبر شهادت پدر را هم نمی دانستیم و ساواک هم به ما نگفته بود. خبر شهادت پدر را امام به ما دادند. البته اول مقدمه ای گفتند و بعد یادم هست که فرمودند: «پدرتان آرزو داشت شاه را بزنند.» هنوز لبخند امام یادم نمی رود که فرمودند: «این بلایی که بر سر شاه آمده از مردن صدها درجه بدتر است.»

این کار را بیشتر برای استتار انجام می داد. گاهی دکتر می شد، گاهی مهندس، گاهی بازاری، در لباس های مختلف و با شناسنامه های گوناگون فعالیت می کرد. هر چند وقت یک بار هم به ساواک اعلام می کرد که من هستم و در فلان جا هستم تا در عین حال که روحیه آنها ضعیف می شود، مبارزین هم بدانند که رژیم، آن قدرها هم که ادعا می کند، قوی نیست. همه اینها ناشی از ایمان و نبوغ فردی شهید بود. شهید به قدری بر اعصاب خود مسلط بود و چنان از صمیم دل به «الا بذکرالله تطمئن القلوب» ایمان داشت که چنین کاری می کرد و دشمن را از دست خودش به ستوه می آورد و لحظه ای ایمان و اعتقاد قلبی خود را از دست نمی داد.

از آنجا که زندگی شهید اندرزگو، مشحون از شگفتی های مبارزاتی و سیاسی است، جنبه علمی و تحصیلی ایشان مورد غفلت قرار گرفته است. در عین حال از آنجا که شهید دست به مبارزات گسترده ای می زد که مستلزم ضرورت مجوز شرعی و فقهی و استنباط دقیق از احکام است، بفرمایید که از نظر علمی چه جایگاهی داشت؟

شهید اندرزگو ابتدا تا مسلح خواند و سپس در طول مبارزه، خارج فقه و اصول را با اساتیدی که در شهرهای مختلف بودند، ادامه داد و تدریس هم می کرد. یادم هست شهید که بودیم ایشان شاگرد داشت که می آمدند و نزد ایشان درس می خواندند. ایشان حتی در بعضی از مسائل فقهی، مجتهد بود و خودش موارد فقهی را از احکام استنباط می کرد. مبارزات مسلحانه دینی جز در مورد فداییان اسلام، در تاریخ مبارزات کشور ما سابقه چندان ندارد. ایشان برای انجام این فعالیت ها که برخی از آنها برای اولین بار انجام می شد، و سابقه نداشت که بتوان از آن الگو برداری کرد، حجت شرعی فعالیت های ایشان را بیشتر از چه کسانی می گرفت. استنباط های شرعی ایشان بیشتر از امام بود. نجف که می رفت، از ایشان می پرسید و پاسخ می گرفت. می دانید که مولف، حکم اعدام منصور را از آیت الله میلانی گرفته بودند و شهید همراه با دیگران، آن را اجرا کرد. ایشان بسیار مقید بود که این فعالیت ها حتماً با حکم شرعی یک مجتهد اجرا شوند. ایشان در نزد بزرگان حوزه از چه جایگاهی برخوردار بودند؟ مرحوم آیت الله مشکینی با شهید ارتباط و به او عنایت خاصی داشتند. شهید به گونه ای زندگی می کرد که حتی در حوزه هم با اسامی و شکل های مختلف می رفت و بعد از انقلاب بود که بسیاری از آقایان متوجه شدند که مثلاً شیخ عباس تهرانی او بوده است. آقای یونس، وزیر اطلاعات، می گفت که من مدت ها با شهید اندرزگو مباحثه داشتم و نمی دانستم که او کیست و تازه بعد از انقلاب فهمیدم که او شهید اندرزگو بوده. آیت الله جنتی می گفتند وقتی بین کسانی که مباحثه می کردند؛ اختلافی می افتاد؛ او حل می کرد و ما نمی دانستیم که او شیخ عباس تهرانی نیست و اندرزگوست. بزرگان حوزه و روحانیان آن زمان، خیلی که نام واقعی شهید را می دانستند و تازه بعد از انقلاب متوجه شدند کسی که با نام های مختلف نزد

اندرزگو بودند که به همین دلیل که به آنها اسلحه نمی داد، از او انتقام بگیرند. بسیاری از گروه ها را آموزش دینی داد و مسلح کرد، گروه هایی که در روند پیروزی انقلاب اسلامی، بسیار مفید بودند، به ویژه هنگامی که امام در مدرسه رفاه و علوی بودند، تعلیمات شهید اندرزگو و اسلحه هایی که در اختیار مبارزان قرار می گرفت، در حفاظت از جان امام، بسیار مفید واقع شدند. همزمان شهید می گفتند اسلحه هایی که او در مخفیگاه ها گذاشته بود و کد داده بود که بعد از پیروزی انقلاب، کجا برویم و آنها را پیدا کنیم، همگی به دردمان خوردند. شهید اندرزگو از چه زمانی مطمئن شدند که سازمان مجاهدین خلق دچار انحراف ایدئولوژیک شده است؟

شهید اندرزگو از سال ۵۲ متوجه این موضوع شدند و دیگر به آنها اسلحه ندادند. کسانی که در زندان بودند و متوجه این مسئله شدند، به بیرون از زندان و برای شهید پیغام فرستادند. اسناد و عکس های منتشره نشان می دهند که شهید انتباه های عجیبی از اسلحه داشتند که با توجه به شرایط زمانی و کنترل و فشار ساواک، انجام چنین کاری، حیرت آور است. از شیوه های تهیه و گردآوری اسلحه توسط ایشان چه اطلاعاتی دارید؟

این اسلحه ها عمدتاً از طریق افغانستان تهیه می شدند، چون افغانستان در آن زمان درگیر مبارزه با روس ها بود و اسلحه در آنجا زیاد بود. شهید اسلحه ها را از آنجا تهیه و به شیوه های بسیار دقیق جاسازی و وارد کشور می کرد. پول این اسلحه ها هم از طریق بازار تهیه می شد. بعد از انقلاب با نشانه هایی که شهید به همزمانش داده بود، اسلحه ها کشف و از آنها در جهت اهداف انقلاب استفاده شد.

شهید اندرزگو در دوران حیات خود نیز از شهرتی اسطوره ای و قهرمانی برخوردار بود، به این شکل که لحظه ای دست از مبارزه بر نمی داشت و در عین حال ساواک هم به رغم تلاش زیاد، به ایشان دسترسی پیدا نمی کرد. آیا خود ایشان اراده کرده بود که چنین وجهه ای پیدا کند یا نفس حرکت مبارزاتی ایشان به خودی خود چنین شهرتی را پدید آورده بود؟ شهید اندرزگو سعی می کرد هر چند وقت یک بار، حضور خود را به ساواک اعلام کند تا به این ترتیب روحیه دشمن تضعیف شود. او می خواست به دشمن بفهماند که تو با این همه امکانات، توانایی دستگیری مرا نداری و آواز این حرف به مبارزین هم می رسید و روحیه آنها تقویت می شد. همین کار، تبلیغی در جهت تقویت روحیه کسانی بود که زیر فشارهای سنگین ساواک، روحیه شان را از دست داده بودند و لذا این رفتارها باعث می شدند که هاله ای از قهرمانی و اسطوره ای گرد آرد شخصیت شهید را بگیرد و بر قوت تأثیر او بیفزاید. شهید گاهی اوقات مایل بود که این تبلیغ انجام شود تا مبارزین بدانند که ساواک با این همه امکانات نمی تواند در مقابل اراده و ایمان افراد کاری کند.

ایشان به کسوت اقشار خاصی از جامعه درمی آمد. آیا این کار حکمت خاصی داشت و یا صرفاً برای گمراه کردن ساواک بود.





نیروی را از دست دادیم.

مقام معظم رهبری عنایت خاصی به شهید اندرزگو دارند و از وی، ذکر جمیل می‌کنند. شما از رابطه پدر شهیدتان با ایشان چه می‌دانید؟

پدر در طول مبارزه در شهرهای مختلف بودند. در یک مقطعی که در مشهد بودیم، پدر ناچار شد منزلی را بخرد، چون ساواک فهمیده بود که پدر وارد مشهد شده و اجازه منزل، ممکن بود منجر به لو رفتن جای ایشان شود. اتفاقاً خانه‌ای که خریدیم، فقط چند کوچه با منزل مقام معظم رهبری فاصله داشت و شهید هم که آوازه‌اش همه جا پیچیده بود. هنگامی که ایشان مطلع شدند که شهید وارد مشهد شده، جلسات سری و خاصی را با او داشتند و همین جلسات و ارتباطات موجب شد که دوستی و صمیمیت خاصی بین آندو بزرگوار به وجود بیاید. خانم مقام معظم رهبری هر وقت شهید اندرزگو می‌آمدند، می‌فرمودند: «آقای دکتر تشریف آوردند»، و شهید اندرزگو می‌رفتند در اتاقی در طبقه بالا می‌نشستند و ساعت‌ها با مقام



مبارزه مسلحانه ایشان مشخصاً در اعدام انقلابی منصور بود و بعدها شهید منحصرأً اسلحه وارد می‌کرد و مبارزین را آموزش می‌داد، اعلامیه‌های حساس امام را وارد کشور و تکثیر می‌کرد و حتی اگر ارتباط مستقیم با امام هم برایش ممکن نبود، با رابطن ایشان ارتباط برقرار می‌کرد.

آنها رفته، شهید اندرزگو بوده است. تماس ایشان با حوزه و اساتید، مستمر بود.

تشخیص و رهنمودهای امام در جهت دهی فعالیت‌های شهید اندرزگو چه جایگاهی داشت؟

می‌دانید که نمایندگان امام در هیئت‌های مؤتلفه اسلامی افرادی چون شهید مطهری و شهید بهشتی بودند و شاکله اصلی مبارزه مسلحانه در واقع با اجازه امام در هیئت‌های مؤتلفه اسلامی شکل گرفت. امام با مبارزات مسلحانه به شکل گسترده موافقت نداشتند، ولی در حد محدود و توسط افرادی که امام از آنها شناخت کافی داشتند و در موارد بسیار ویژه، موافقت داشتند. شهید اندرزگو به عنوان فردی که مبارزه مسلحانه می‌کند، کاملاً شناخته شده بود و امام هم از فعالیت‌های او آگاه بودند.

امام در نجف تا چه حد در جریان مبارزات مسلحانه شهید اندرزگو بودند؟

مبارزه مسلحانه ایشان مشخصاً در اعدام انقلابی منصور بود و بعدها شهید منحصرأً اسلحه وارد می‌کرد و مبارزین را آموزش می‌داد، اعلامیه‌های حساس امام را وارد کشور و تکثیر می‌کرد و حتی اگر ارتباط مستقیم با امام هم برایش ممکن نبود، با رابطن ایشان ارتباط برقرار می‌کرد و اگر مشکلی پیش می‌آمد، امام به ایشان تذکر می‌دادند.

پس از انقلاب ملاطفت خاصی از جانب امام نسبت به خانواده دیدید که نشان‌دهنده نگاه خاص امام به شهید باشد؟ بله، امام هنگامی که به مدرسه علوی تشریف بردند، به یاران خود فرموده بودند، «بروید خانواده شهید اندرزگو را بباورید تا من ببینم.» و حتی گفته بودند موقعی که شهید اندرزگو به نجف آمد، گفته بود که خانواده‌ام مشهد هستند و به آقای طیبی فرموده بودند بروید و ببیدایشان کنید. آیت‌الله طیبی و فرستادگان امام به مشهد آمدند و ما را پیدا کردند. ما تازه از زندان آزاد شده بودیم. تا قبل از انقلاب، ما زندان بودیم.

حتی بچه‌ها؟

بله، مادر و ما فرزندان در زندان بودیم. بعدها ما را آوردند نزد امام. ما حتی خبر شهادت پدر را هم نمی‌دانستیم و ساواک هم به ما نگفته بود. خبر شهادت پدر را امام به ما دادند. البته اول مقدمه‌ای گفتند و بعد یادم هست که فرمودند، «پدرتان آرزو داشت شاه را بزند.» هنوز لبخند امام یادم نمی‌رود که فرمودند، «این بلایی که بر سر شاه آمده از مردن صدها درجه بدتر است.» هرگز آن خاطره یادم نمی‌رود. حتی دو تا برادرهای کوچک مرا روی زانوهای خودشان نشاندهند و دست نوازش به سر و صورت آنها کشیدند. امام بسیار به شهید اندرزگو علاقه داشتند و حتی فرمودند آن شبی که ایشان به شهادت رسید و برای من به نجف تلگراف زدند، من بسیار ناراحت شدم که چنین نیرویی را در آستانه انقلاب از دست دادیم. یک نیروی پر ثمر و مطلع را، چون شهید اندرزگو همه گروه‌ها و نیروها را خیلی خوب می‌شناخت. می‌دانید که بعد از انقلاب خیلی از گروه‌ها و افراد، وارد صفوف انقلابیون شدند؛ از جمله مثلاً سید مهدی هاشمی. شهید اندرزگو قبل از انقلاب این جریان را شناخت و با آن مبارزه کرد. دوست می‌گفتند که در قم در منزلی ملاقاتی بین سید مهدی هاشمی و شهید اندرزگو بوده که شهید با او درگیر می‌شود و می‌گوید، «می‌دانم که تو با ساواک هماهنگ شده‌ای و داری نیروهای مبارز را لومی دهی.» سید مهدی هاشمی منکر بود، اما بعدها اعتراف کرد که من با همکاری ساواک چندین بار برای شهید اندرزگو، تله گذاشتیم، ولی شهید دست ما را خواند و نتوانستیم او را گیر بیندازیم. شهید از نظر منابع و اطلاعات نسبت به گروه‌ها و افراد، بسیار هوشمند و قوی بود. مقام معظم رهبری در مشهد، تبعید و در محاصره ساواک بودند، ولی شهید اندرزگو با شیوه‌های مختلف به ایشان اطلاعات می‌رساند. از صدر مبارزه جزو پیشکسوت‌ها بود و همه را خیلی خوب می‌شناخت و لذا در انقلاب می‌توانست گروه‌ها و افراد نفوذی را به سرعت و با دقت، شناسایی کند و لذا امام بسیار افسوس می‌خوردند که چنین

مقام رهبری، گفتگو می‌کردند. با هم خیلی صمیمی بودند و شوخی می‌کردند و گاهی مقام معظم رهبری از شوخی‌های شهید برای ما می‌گفتند.

منابع مالی برای تهیه اسلحه و ادامه مبارزه را از کجا تأمین می‌کردند؟

عمدتاً از طریق متدینین بازار. کمک‌هایی هم که برای مبارزه با رژیم جمع آوری می‌شد، بخشی برای خرید اسلحه به شهید داده می‌شد. ایشان حتی به شیعیان افغانستان هم کمک می‌کرد. فعالیت‌هایش خیلی گسترده بود.

از روزی که پدر شهید شدند، خانواده شما به صورت دسته جمعی دستگیر و زندانی شدند. خاطرات آن مقطع را نقل کنید.

تلفن مغازه حاج اکبر صالحی کنترل بود و آن روز هم پدر در خیابان خراسان عملیات داشتند. از طریق این تلفن، تلفن منزل در مشهد لو رفت و آدرس را از این طریق پیدا کردند. بعد از شهادت پدر، حدود ۴۰ نفر کومانندو، منزل ما را در مشهد محاصره کردند. حتی یادم هست که بالای محله ما هلیکوپتر هم می‌گشت. تا آن روز کسی هلیکوپتر ندیده بود. مثل یک خانه تیمی به منزل ما حمله کردند. چند شبانه روز منزل ما بودند و کل خانه را زیر و رو کردند تا اعلامیه و اسلحه پیدا کنند.

چیزی هم پیدا کردند؟

دو تا اسلحه شخصی پدر آنجا بود که پیدا کردند. یادم هست که چشم‌های مادر را بستند. در مسیر هم دو سه بار ماشین ما را عوض کردند و ما را به زندان آمل بردند. یک شب در آنجا بودیم و بعد ما را به زندان اوین آوردند. مدت سه ماه در زندان بودیم و در این فاصله، مادر تحت بازجویی شدید ساواک بود. پدر به مادر توصیه کرده بود که شما طوری رفتار کن که با من همکاری نداشته‌ای و من تو را به زور با خودم برده‌ام، چون اگر بدانند که در ورود اسلحه به کشور با من همکاری داشته‌ای، شکنجه‌های سرتی را به تو وارد می‌کنند و برایت خیلی بد می‌شود. نزدیکی‌های انقلاب بود که ما آزاد شدیم. آیا نفرت بسیار عمیق شهید اندرزگو نسبت به رژیم که وی را به فعالیت‌هایی تا این حد گسترده و جسورانه وادار کرده بود، فقط به دلیل ستم رژیم نسبت به مردم بود و یا ایشان شخصاً از رژیم شاه زخم خورده بود؟

ایشان در فعالیت‌هایش به هیچ وجه غرض شخصی نداشت و صرفاً بر مبنای آرمان‌های دینی حرکت می‌کرد. چهره پدر را پس از سه دهه چگونگی می‌بینید؟ به نظر من انقلاب هرچه جلوتر می‌رود، تبلور چهره‌هایی چون شهید اندرزگو در جامعه، بیشتر می‌شود. انسان احساس می‌کند انقلاب دارد به بار می‌نشیند. انسان وقتی سخنرانی محکم رئیس جمهور را در نیویورک می‌شنود، چنین حسی به او دست می‌دهد. پدر آرزوی این را داشت که ما یک روز بتوانیم با قدرت در مقابل آمریکا بایستیم و بگوییم که اشتباه می‌کند و بر سر اعتقاد اتمان با یک کشور ابرقدرت درگیر شویم. پدر من از اینکه مستشاران آمریکایی بر سر نوشت ما حاکمیت داشتند و حق توحش می‌گرفتند، بسیار رنج می‌برد و حالا می‌بینیم که می‌توانیم در مرکز مهمی چون سازمان ملل، با قدرت حرفمان را بزنیم. به نظر من هر چه جلوتر می‌رویم، قدر زحمات امثال پدر من آشکارتر می‌شود و حاصل تلاش‌های آنها، بیشتر به بار می‌نشیند. به نظر من نورانیت و اثر و تبلور شهید در انقلاب ما هر روز بیشتر می‌شود.

از آثار معنوی و روحانی ایشان در زندگی‌تان نکاتی را ذکر کنید.

نه تنها خانواده شهید که بسیاری از کسانی که به شهید علاقمند هستند، هنگامی که مشکلی برایشان پیش می‌آید، بر سر مزار او می‌روند و نذر می‌کنند و پاسخ می‌گیرند. حتی از شهرستان‌ها می‌آیند و سر مزار او می‌روند. شهید همیشه ناظر بر ما هستند و هر عملی که انجام می‌دهیم از خردمان می‌پرسیم که آیا شهید از ما راضی هست یا نه و ارتباط ما با شهید، ارتباطی دائمی است. ■